

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: فرید پرواز
۱۱ می ۲۰۱۴

پشت پرده اغتشاشات خیابانی از زبان جاسوس دوجانبه کوبائی

«رائول کاپوتی» یک شهروند کوبائی است، اما نه یک شهروند معمولی. وی سال‌ها قبل به سی‌آی‌ای «سیا» پیوست. مقامات سیا با پیشنهاد مقدار قابل توجهی پول از او خواستند تا علیه دولت کوبا دست به اقدامات توطئه‌آمیز بزند. اما در نهایت با شرایطی مواجه شدند که پیش‌بینی آن را نکرده بودند. در حقیقت کاپوتی خود برای سازمان امنیت ملی کوبا کار می‌کرد.



مشرق- ایجاد آشوب انتخاباتی و به خیابان کشاندن گروه‌های مختلف مردمی در حمایت از نامزدهای خود و به خشونت کشیدن آن، از جمله روش‌های مشترک امریکا در کشورهای مختلف بوده است که با طراحی سازمان سیا در کشورهای مختلف اجراء می‌شود. دولت امریکا از روش‌های مختلفی برای پیش بردن سناریوهای خود در این کشورها به صورت گام به گام استفاده می‌کند. مثلاً برای دامن زدن به ناآرامی و تشویق مخالفان در کوبا یک شبکه اجتماعی طراحی و راه‌اندازی کرده بود که در فاصله سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ تعداد مشترکان آن حتی به ۴۰ هزار نفر هم رسید. از سوی دیگر دو ماه پیش بود که در پی دخالت امریکا در امور ونزوئلا «نیکلاس مادورو» رئیس‌جمهوری این کشور، واشینگتن را عامل پشت پرده تظاهرات و درگیری‌ها در کشورش معرفی کرد.

به این بهانه با فردی مصاحبه شده که شاید سرنوشتی منحصر به فرد در تاریخ عملیات‌های اطلاعاتی و جاسوسی داشته باشد. توضیحاتی درباره «رائول کاپوتی» فرد مصاحبه‌شده، به همراه متن این مصاحبه تقدیم مخاطبان محترم می‌شود:

«رائول کاپوتی» یک شهروند کوبائی است، اما نه یک شهروند معمولی. وی سال‌ها قبل به سی‌آی‌ای «سیا» پیوست. مقامات سیا با پیشنهاد مقدار قابل توجهی پول از او خواستند تا علیه دولت کوبا دست به اقدامات توطئه‌آمیز بزند. اما در

نهایت با شرایطی مواجه شدند که پیش‌بینی آن را نکرده بودند. در حقیقت کاپوتی خود برای سازمان امنیت ملی کوبا کار می‌کرد. به عبارت دیگر او یک جاسوس دو جانبه بود. برای اطلاع از ماجرای ارتباط کاپوتی با سیا مصاحبه اختصاصی او را با روزنامه "چاوز ویو" بخوانید:

چگونه شد که سیا شما را برای هدف خود انتخاب کرد؟

من رهبر یک جنبش دانشجویی به نام انجمن فرهنگی برادارن "سایز" بودم که از عده‌ای جوان خلاق هنرمند، نویسنده و نقاش تشکیل شده بود. به علاوه در آن زمان در شهر "سینفونگوس" که در جنوب کوبا قرار دارد مشغول به کار هم بودم. در آن سال‌ها دشمنان کوبا به این شهر توجه ویژه‌ای نشان می‌دادند چون تنها مرکز توزیع و فروش برق کشور در این شهر در حال ساخت بود. این واقعیت که من جوانی بودم که یک سازمان فرهنگی را مدیریت می‌کرد باعث شد تا مورد توجه امریکائی‌ها قرار بگیرم به طوری که آن‌ها مرتباً در جلسات انجمن ما شرکت می‌کردند. البته آن‌ها هیچ وقت خودشان را به عنوان مأموران سیا به ما معرفی نکردند و یا رفتاری از خود نشان ندادند که ما فکر کنیم با دشمن مواجه هستیم.

می‌گفتند که می‌خواهند برای پیش‌برد پروژه‌مان به ما کمک کنند و می‌توانند با تأمین منابع مالی مورد نیاز رؤیای ما را به واقعیت مبدل کنند. خوب طبیعتاً پیشنهادات آن‌ها برای ما جالب بود. اما به تدریج با ادامه یافتن ارتباط بین ما، مشخص شد که آن‌ها واقعاً به دنبال چه چیزی هستند. در واقع همین که توانستند با ما ارتباط برقرار کنند و در جلساتمان حاضر شوند و به ما قول کمک مالی دادند، شروع به شرط گذاشتن کردند. درست در همین مرحله گفتند که می‌توانند بازار فروش مناسبی در اختیار ما قرار دهند مشروط بر این‌که تمام حقایق و واقعیاتی که در مورد کشورمان وجود دارد را در اختیار آنها قرار دهیم چرا که به گفته آن‌ها، محصول پروژه ما تصویری از کوبا را ارائه می‌کرد؛ پس این تصویر باید واقعی می‌بود، تصویری از همه مشکلات و مسائلی که در کشوری مثل کوبا در جریان است. بدیهی است که قصد آن‌ها مخدوش کردن واقعیت کوبا بود. آن‌ها از ما می‌خواستند که براساس خط مشئی که ارائه کرده بودند و ماهیت آن تبلیغات علیه کوبا بود، به انتقاد از انقلاب کوبا بپردازیم.

آیا از طرف آن‌ها بودجه‌ای هم در اختیار شما قرار گرفته بود؟

آن‌ها با یک منبع مالی نامحدود قدم جلو گذاشته بودند. ما به مرور زمان فهمیدیم این پول‌ها از کجا تأمین می‌شود. مثلاً آژانس توسعه بین‌المللی امریکا یکی از بزرگترین منابع مالی این افراد بود که از طریق سازمان‌های غیردولتی پول را وارد کوبا می‌کرد. نکته جالب توجه این است که برخی از این سازمان‌ها فقط با هدف فعالیت در کوبا تشکیل شده بودند. به عبارت دیگر، این سازمان‌های غیردولتی عملاً وجود خارجی نداشتند بلکه صرفاً برای این‌گونه اقدامات در کوبا طراحی شده بودند. فراموش نکنید که صحبت از هزاران هزار دالر پول است. در واقع بودجه‌های هنگفتی در اختیار آن‌ها قرار داشت. به طوریکه یک زمانی آنها ده هزار دالر به من پیشنهاد کردند تا فقط در زمانی که مشغول نوشتنش بودم از عناصر ضد کوبانی استفاده کنم.

جریانات به همین منوال ادامه یافت تا این که در سال ۲۰۰۴ "کلی کیدرلینگ" به عنوان مسؤل دفتر امور فرهنگی و مطبوعات به شهر هاوانا پایتخت کوبا آمد. طی جلسات و میهمانی‌هایی که آنها ترتیب دادند من با ۱۲ نفر از کارگزاران امریکائی آشنا شدم. بسیاری از آنها افراد باتجربه‌ای بودند که در آموزش و آماده سازی مردم برای شرکت در انقلاب های رنگی یوگسلاوی نقش داشتند و خیلی مایل بودند تا با من ملاقات کنند. "کلی" رابطه نزدیکی با من برقرار کرد و من را آماده کرد. به طوری که من از سوی او تحت یک سری آموزش های دشوار و منسجم قرار گرفتم. این آموزش ها

شامل مواردی همچون نحوه تشکیل گروه ها و سازمان های جدید و مستقل و همچنین تعلیم جوانانی بود که در فعالیت های انجمن فرهنگی ما شرکت نداشتند. طی سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ ”کلی“ عملاً از صحنه کنار گذاشته شد. زمانی که کار خود را شروع کردم، به واسطه ”کلی“ با مقامات سیا به صورت مستقیم در ارتباط بودم. گویا در این هنگام دیگر تعهد من به آنها ثابت شده بود و برای انجام مأموریت بعدی آمادگی لازم را داشتم. بنابراین من را به ”زنه گرین والد“ معرفی کردند و قرار شد من با او به عنوان یکی از مقامات سیا به طور مستقیم کار کنم.

در آن هنگام پروژه ای با نام ”جنسیس“ وجود داشت که دانشجویان کوبانی را هدف خود قرار داده بود. ایده اصلی این طرح این بود که به کمک رهبرانی که تربیت شده بودند دانشگاه ها به مراکز مخالفت با دولت تبدیل شود. همین طرح قبلاً در ونزویلا هم پیاده شده بود. آنها با کمک مالی آژانس توسعه بین المللی امریکا و مؤسسه آلبرت انیشتین گروه های ده نفره ای از دانشجویان را به همراه استادان شان به یوگسلاوی اعزام کردند.

مشابه این برنامه علیه کوبا هم اجراء شد. در سال ۲۰۰۳ دوره ای با عنوان ”براندازی رهبر، براندازی دیکتاتور“ در محل دفتر حافظ منافع امریکا در هاوانا برگزار شد که دانشگاه های کوبا را نشانه رفته بود. طرحی که قبل در ونزویلا اجراء شده بود. به عقیده من، اجراء این طرح از سوی امریکائی ها در این کشور به پیش از روی کار آمدن دولت چاوز برمی گردد چرا که طرح تغییر ساختار دانشگاه های امریکای لاتین از روند تحولات ونزویلا قدیمی تر است.

در طرح ”جنسیس“ یک بورسیه تحصیلی هم در نظر گرفته شده بود که به دانشجویان کوبانی اعطا می شد. این دانشجویان به دانشگاه های بزرگ امریکا اعزام می شدند تا برای رهبری جنبش های ضد دولتی آموزش ببینند. این در حالی بود که تمام هزینه های آنها نیز از قبل پرداخت شده بود. این افراد پس از مدتی به دانشگاه های خود باز می گشتند و مأموریت آنها هدایت انجمن ها و سازمان های دانشجویی مطرح بود. در کوبا، به این افراد مأموریت داده شده بود تا از تشکیل گروه های موازی خودداری کرده و صرفاً رهبری گروه هائی را به عهده بگیرند که از قبل فعال بوده اند. به علاوه در راستای اجرای ستراتیژی ”کودتای نرم“ یک گروه از رهبران نیز تشکیل شده بود که وظیفه آن آموزش افراد به منظور پی ریزی ”انقلاب های رنگی“ و یا ”جنگ های غیرخشونت آمیز“ بود که البته خشونت در آنها حرف اول را می زد. آنها

این مأموریت ها تا چه اندازه در کوبا تأثیرگذار بود؟

باید گفت که طرح آنها در کوبا نتایج خوبی به دنبال نداشت. چرا که مسؤولیت هدایت این طرح ها با شخص من بود. من هم عملاً مأمور سیا نبودم بلکه برای سازمان امنیت کوبا کار می کردم. بنابراین تمام پروژه تحت نظارت من بود و امریکائی ها تصور می کردند که من مجری طرح های آنها هستم. آنها یک برنامه پنج یا ده ساله داشتند که طی آن به تدریج عناصر انقلابی چون فیدل کاسترو از صحنه سیاست کنار گذاشته می شدند. آنها در انتظار لحظه ای بودند که در نتیجه این فعالیت ها سازمانی ظهور کند که جایگزین تمام نهادهای انقلابی شود. در این هنگام من به همراه مطبوعات و سازمان های غیردولتی و عوامل آژانس توسعه بین المللی امریکا و همه کسانی که وابسته به پول سیا بودند باید دانشگاه را ترک می کردیم.

”بنیاد آزادی جنسیس“ چه بود؟

بنیاد آزادی جنسیس یک گفتمان به ظاهر انقلابی داشت در حالی که هدف اصلی آن گمراه ساختن مردم بود. در ظاهر آنها انقلابیونی بودند که هدف شان ایجاد تغییر در دولت بود اما در عمل قصد آنها دقیقاً اجراء همان ایده های سنتی جناح راست بود.

البته واقعیت این است که آنها با توجه به معیارهایی که برای خود در نظر گرفته بودند فرصت های خوبی هم به دست آوردند. در سال ۲۰۰۶ با انتشار اخباری مبنی بر این که فیدل کاسترو به دلیل بیماری دیگر نمی تواند برخی از مسؤولیت های دولتی را عهده دار شود، این بنیاد مدعی بود که با مرگ فیدل، انقلاب کوبا نیز رو به زوال خواهد گذاشت. براساس محاسبات آنها مرگ فیدل کاسترو درگیری های داخلی را به دنبال خواهد داشت. من واقعاً نمی دانم آنها چگونه به این نتیجه گیری رسیده بودند ولی به هر حال شدیداً به درستی آن باور داشتند و معتقد بودند به زودی زمان واکنش فرا می رسد.

درست در همین مقطع زمانی آنها از من دعوت کردند. من و رئیس دفتر سیا در همین جا، هاوانا، با یک دیگر ملاقات کردیم. البته در این جلسه عده ای از کارگزاران دیپلماتیک نیز حضور داشتند و یکی از آنها به من گفت که درصدد سازماندهی یک اقدام تحریک آمیز هستند و می خواهند در مناطق مرکزی هاوانا یک شورش مردمی به پا کنند. به گفته او **قرار بوده طی این طرح ابتداء یک نفر به بهانه مطالبه دموکراسی شروع به اعتراض کرده و بعد کم کم مردم به او بپیوندند و در نهایت در چند نقطه از شهر شورش به پا شود به طوری که نیروهای امنیتی مجبور به مقابله با آنها شوند. بعد از آن هم امریکانی ها می خواستند با راه انداختن یک کمپین مطبوعاتی بزرگ به شرح ماقوع بپردازند.** در این میان نکته ای که نظر من را جلب کرد این بود که چطور کارگزار دفتر حافظ منافع امریکا می تواند این قدرت را داشته باشد که از رسانه های بزرگ بخواهد چنین خبری را پوشش دهند و چطور مردم تا این اندازه خاشعانه از او اطاعت می کنند. من در پاسخ به آنها گفتم که طرح آنها مسخره است و آلسی فرر که به عنوان سررسته شورشیان انتخاب شده و خود یک پزشک جوان است به هیچ وجه نمی تواند کاری از پیش ببرد. به علاوه من صراحتاً تأکید کردم که در روز موعود یعنی روز تولد فیدل کاسترو، کسی برای شورش به خیابان های هاوانا نخواهد آمد. بنابراین اگر فرر شروع به اعتراض کند مردم به شدت با او برخورد خواهند کرد و حتی ممکن است او را بکشند. او در پاسخ به من گفت "در این صورت همه چیز تسریع می شود. اتفاقاً بهترین اتفاق این است که او به دست مردم کشته شود." در واقع تمام گفته های او رنگ و بوی شورش داشت. آنها می خواستند به خیابان ها بیایند و نزاع و درگیری به پا کنند. اگر ماجرا درست به همین ترتیب پیش می رفت، مطبوعات می توانست ادامه ماجرا را در دست بگیرد و نشان دهد که وضعیت در کوبا از کنترل دولت خارج شده و هرج و مرج همه جای آن را فراگرفته است، افراد غیرنظامی کشته می شوند و دانشجویان سرکوب می گردند و پولیس نیز مشغول انجام جنایاتی از این قبیل است. شباهت این سناریو با آنچه در ونزوئلا روی داد، نمی تواند تصادفی باشد.

اقدام نهایی آنها چه بود؟

آنها در پایان می خواستند توجه رسانه های بین المللی را به این ماجرا جلب کنند. بعد از همه این جریانات قرار بود من از دولت امریکا بخواهم تا برای نجات جان شهروندان کوبائی و بازگرداندن صلح و آرامش به این مردم، وارد صحنه شده و از شهروندان کوبا حمایت کند.

این طرح موفقیت آمیز نبود و نتیجه ای برای آنها در بر نداشت. اما همانطور که دیدید جنگ داخلی لیبیا دقیقاً به همین صورت شکل گرفت. به طوری که بیش از ۸۰ درصد از اخباری که منتشر شد جعلی و ساختگی بود. آنها همین کار را در سوریه هم انجام دادند و در حال حاضر هم آن را در اوکراین اجراء می کنند. من این فرصت را داشتم تا با بسیاری از شهروندان اوکراینی صحبت کنم، مردمی که خواستار پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا هستند. این روزها تمام تلاش من این بوده تا با آنها صحبت کنم و به رابطه بین جریانات مشابه در کشورهای مختلف پی ببرم. مردم اوکراین هم از تصویری که در سراسر دنیا از آنها در حال پخش است، شگفت زده هستند. آنها می گویند درست است که ما

اعتراضاتی داشته ایم اما آنچه در رسانه ها نشان داده می‌شود و حوادثی که مخابره می‌شود و اموالی که به آتش کشیده می‌شود تنها نتیجه اقدامات گروهی افراطی از راست گراها است. اغلب معترضان به هیچ وجه چنین اقداماتی انجام نمی دهند.

ارتباط میان سفارتخانه های امریکا و سازمان سیا چگونه است؟ آیا این سفارتخانه ها در کشورهایی که از آنها صحبت کردیم تحت نظارت سیا فعالیت می کنند؟

بله، کاملاً. در تمامی سفارتخانه های این کشور در امریکای لاتین مأموران سیا مستقر هستند که در قالب کارگزاران دیپلماتیک فعالیت می کنند.

با توجه به اطلاعاتی که در اختیار دارید آیا سیا در منطقه نفوذ گسترده ای دارد؟

البته، در سال ۲۰۱۲ که برای شرکت در نمایشگاه کتاب به کاراکاس رفته بودم دیدم همه کسانی که در کوبا علیه دولت فعالیت می کردند در ونزوئلا حضور دارند. به طوری که تعدادی از مقامات سیا به همراه کلی کیدرلینگ در کاراکاس بودند. در همین رابطه کیدرلینگ به طور پیوسته سفرهایی به برخی کشورها داشته و تلاش کرده تا سناریوی مشابه ونزوئلا را در این کشورها نیز اجراء کند. با تجزیه و تحلیل آنچه در ونزوئلا اتفاق افتاد و آنچه هم اکنون در جریان است و همچنین با بررسی نحوه عملکرد کیدرلینگ در می یابیم که آنها در انتشار اخبار و بهره گیری از آنها در ونزوئلا قدری شتابزده عمل کردند و اشتباهاتی مرتکب شدند. در اخبار مربوط به ونزوئلا تصاویری دیده می‌شود که به وضوح متعلق به این کشور نیست. در یکی از آنها سربازی را می بینیم که در کنار یک خبرنگار و دوربینش ایستاده است. این تصویر مربوط به کوریا است و کسانی که در عکس می بینیم آسیائی هستند و کوچکترین شباهتی به ونزوئلایی ها ندارند.

گفتید که رسانه ها تحت سلطه امریکائی ها هستند. آیا خودتان روزنامه نگاری را می شناسید که صرفاً در راستای اهداف آنها آموزش دیده باشد؟

سی. ان. ان. همیشه با این قبیل مسائل ارتباط نزدیکی داشته است. سی. ان. ان. و یا بهتر است بگوئیم سی. ان. ان. اسپانیوی، از همان روز اول شروع کارش تا به امروز به عنوان ابزاری ضروری در خدمت آنها بوده است. اما مسأله مهم تر این است که برای داشتن درک درستی از آنچه در جریان است و راه انداختن یک کمپین نباید فراموش کنید که امروزه هیچ رسانه مستقلی وجود ندارد. در حال حاضر مجموعه عظیمی از شرکت های ارتباطی وجود دارد. چه کسی آنها را هدایت می‌کند؟ مدیریت آنها با چه کسی است و هدف آنها چیست؟ یکی از این شرکت ها جنرال الکتریک است. شرکتی که ساخت هواپیماهای جنگی و تجهیزات نظامی امریکا را بر عهده دارد و به طور همزمان مالک بسیاری از شبکه های تلویزیونی، استودیوهای فلمبرداری و انتشارات است. بنابراین افرادی که دست به تولید هواپیماهای جنگی می زنند و هنرپیشه ها را روی صفحه تلویزیون می آورند همان کسانی هستند که خط مشی روزنامه های دنیا را تعیین می کنند.